

هماهنگی پیام عشق و بشردوستی مولانا با عصر حاضر

عبدالقادر جعفری*

زبان فارسی زبانی است که برای شعر استعداد ویژه‌ای دارد. شعرای فارسی زبان در تاریخ فرهنگ بشری آثاری به وجود آورده‌اند که اگر بی‌نظیر نباشد، حتماً کم‌نظیر است. مثنوی رومی یکی از آنهاست که از جهت وسعت معانی و عمق اندیشه دارای چنین عظمتی است که کمتر کسی می‌تواند در برابر آن اظهار خضوع و فروتنی نکند. کسی که با زبان فارسی آشنایی ندارد، با بخش عظیم و قابل توجهی از معارف اسلامی بیگانه و از دسترسی به گنجینه گرانبهایی از معانی بی‌بهره خواهد بود.

رومی شاعری است چند بعدی و جامع الاطراف، از هر زاویه‌ای که در کلامش نظر افکنیم، جلوه‌ای تازه و ابعاد کشف نشده‌ای را درمی‌یابیم که درخور مطالعه ویژه و بحثی جداگانه می‌باشد. بنده در این مقاله فقط از پیام عشق و محبت و بشردوستی رومی سخن می‌رانم.

رومی انسان‌ها را به عشق و محبت و بشردوستی می‌خواند و از نغمه‌های خوش‌آهنگ و لبریز از شور و شوق انسانیت مردم را سیراب می‌کند. از این جهت ندایش، اندرزهایش و سروده‌های صمیمانه و بی‌ریایش که از اعماق دل و جاننش برمی‌خیزد، بر دل می‌نشیند.

عشق به‌عنوان یک ودیعت و موهبت الهی و سرمایه هستی و جوشش و جهش حیات است و این امری است حقیقی که این نکته در آثار صوفیان و عرفا همواره مطرح

* رئیس بخش عربی و فارسی دانشگاه الله‌آباد، الله‌آباد (هند).

شده و درباره آن سخن رفته است. صوفیان می‌گویند که هر چه هست کار عشق است. مولانای روم در مثنوی و سایر شعرش یک‌سره از عشق سخن می‌گوید:
پس چه باشد عشق دریای عدم در شکسته عقل را آن‌جا قدم^۱

*

ور نبیند عاقلی احوال عشق کم نگرده ماه نیکو فال عشق^۲

شعر مولانا روم در طول قرن‌ها با گوش مردم آشنا و با طبع آنان هماهنگ است. سببش این است که آنچه در تجربه انسانی بر طبق حال و شناخت خود یافته پرتو آن در مثنوی و دیوانش یافت می‌شود. این‌جا نکته‌ای است قابل توجه که مثنوی رومی و دیوانش به هیچ‌وجه عامیانه نیست، بنابراین انس و الفت عوام مردم با وی نیست، خواص مردم یعنی اندیشمندان و عارفان بزرگ مفتون و مجذوب شعر او گشته‌اند. حتی وقتی اقبال تصمیم گرفت افکار عالیه خود را از قبیل هم‌بستگی و اتحاد اسلامی و مبارزه با استعمار غرب با زبان شعر به گوش مردم آسیا و مخصوصاً مسلمانان برساند سبک و وزن مثنوی معنوی را برگزید و شور و عشق بی‌حد و مرز مولوی را در سخن خویش با سبک تازه و قالبی دیگر به‌کاربرد و گفت:

باز برخوانم ز فیض پیر روم دفتر سر بسته اسرار علوم
جان او از شعله‌ها سرمایه‌دار من فروغ یک نفس مثل شدار
پیر رومی خاک را اکسیر کرد از غبارم جلوه‌ها تعمیر کرد^۳

پس تقلید از مثنوی معنوی از زمان مولوی مقبول طبایع عارفان و مورد تقلید و تتبع شاعران هر زمان قرار گرفته است. بزرگترین اثر ذوق و اندیشه‌های بشری مثنوی معنوی و دریای خروشان جوش و جذبه دیوان غزلیات را وی از نفوذ هم‌صحبتی و مجالست با پیران و بزرگان فراهم کرده است، اگر مجالست اینان نمی‌بود، شاید مولانا هیچ‌گاه

۱. جلال بلخی، مولانا جلال‌الدین محمد مولوی: مثنوی معنوی، به تصحیح رینولد آلین نیکلسون، به‌اهتمام دکتر نصرالله پورجوادی، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، تهران، ج ۲ (دفتر سوم و دفتر چهارم)، بیت ۴۷۲۳، ص ۲۷۰.
۲. همان، ج ۳ (دفتر پنجم و دفتر ششم)، بیت ۳۹۳۲، ص ۲۵۰.
۳. اقبال لاهوری، محمد اقبال: اسرار خودی، ترتیب شایسته خان، مکتبه جامعه لمیتد، دهلی‌نو، بار اول ۱۹۹۳ م، ص ۱۱-۲.

به سرودن چنین آثاری نایل نمی‌شد. موضوع مرکزی مولانا عشق است که یکی از اوصاف خداوندی است. اصل مأخذ و منبع پیام عشق مولانای روم این آیت قرآنی است:

«وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا»^۱.

رومی عقیده دارد که روح انسان چون که از عالم جدا گشته، لذا مضطرب شده آه و فغان می‌نماید و می‌خواهد که بار دیگر به همان‌جا برسد، زیرا که آن‌جا از قربت الهی بهره‌ور بود. همین جوش و خروش عشق است که در چار دانگ عالم برپاست و همین پیام مولانا است که می‌گوید:

بشنو از نی چون حکایت می‌کند وز جدایی‌ها شکایت می‌کند
 کز نیستان تا مرا ببریده‌اند از نفیرم مرد و زن نالیده‌اند...
 هرکسی کو دور ماند از اصل خویش باز جوید روزگار وصل خویش^۲

او مانند عارفان روشن‌بین و متفکران ژرف‌اندیش همه‌جا از عشق و محبت سخن رانده است، چون که توجه خاص به آیین اسلام و شریعت محمدی دارد، لذا همواره از عشق و محبت می‌گوید. رسول اکرم (ص) فرموده که مخلوق خدا خانواده خداست و هرکس که مخلوق را دوست دارد، محبوب خداست: «الْخَلْقُ عِيَالُ اللَّهِ فَاحَبُّ الْخَلْقِ إِلَيَّ اللَّهُ مَنْ أَحْسَنَ إِلَيَّ عِيَالِهِ». پس معلوم شد که خدا و رسول هر دو انسان را پیام محبت و انسان‌دوستی داده و علامتش خدمت خلق است. وقتی ما مطالعه تاریخ می‌کنیم، درمی‌یابیم که یک گروه از مسلمانان که سلسله تربیت‌شان تا صحابه و خلفا می‌رسد، ورثه توحید و رسالت را نه فقط نگاه‌داشت، بلکه آن را به معاصران خود رسانده و همین گروه در تاریخ اسلامی اولیای امت و صوفیان خوانده می‌شوند و آن‌ها در سپردن راه سلوک، خدمت به خلق را سرلوحه عمل خود گردانده‌اند. مولانا در یک ملفوظ خود فرموده که خدمت خلق اصل است و این فقط از مطالعه کتاب به دست نمی‌آید، بلکه برایش هم‌جلسی و هم‌رفیقی اولیا و بزرگان باید، لذا می‌گوید:

۱. اعراف (۷)، آیه ۱۷۲.

۲. جلال بلخی، مولانا جلال‌الدین محمد مولوی: مثنوی معنوی، به تصحیح رینولد آلین نیکلسون، به اهتمام دکتر نصرالله پورجوادی ج ۱ (دفتر اول و دفتر دوم)، ابیات ۴-۱، ص ۳-۴.

یک زمانه صحبتی با اوّلیا بهتر از صد ساله طاعت بی‌ریا

*

گر تو سنگ خاره و مرمر شوی چون به صاحب دل رسی گوهر شوی^۱

و جای دیگر فرموده:

چون که دید دوست نبود کور به دوست کو باقی نباشد دور به^۲

به‌همین سبب است که مولانا در مثنوی حکایات مختلف راجع به اوّلیا و بزرگان بیان نموده تا پیام عشق را در شکل‌های گوناگون به مردم برساند و مرد از آن‌ها استفاده نموده در یک زندگانی مسالمت‌آمیز به‌سربرند و هرکس که با خلق خدا عشق ورزد، حتماً در حَقّش توان گفت که:

هر کرا جامه ز عشقی چاک شد او ز حرص و عیب کَلّی پاک شد^۳

رومی عقیده دارد که عشق تمامی حقارت‌ها و ضعف‌ها را با آتش خود می‌سوزاند، وقتی عشق غالب می‌شود آدمی خود را فراموش می‌کند و عاشق آدم و عالم می‌شود. در این حالت انسان مفهوم واقعی زندگی را درمی‌یابد. عشق، سرچشمهٔ اصول عالی اخلاق است. عشق، حرکت در جهان است. عشق، سبب رشد و پیشرفت است. عشق در سروده‌های مولانا دارای دو جنبه است؛ یکی عشق الهی و دیگر عشق اجتماعی و آن آمیزه‌ای است از محبت و بشردوستی و انسان‌گرایی و غیره. به عقیدهٔ وی آدمی با نیروی عشق می‌تواند اعجاز بیافریند و جهان را در خویشتن فروبرد، نه که در آن مدفون شود، از این جهت عارف و اهل دل از رمز و رازش آگاه می‌باشد. به‌گفتهٔ وی اساس عالم عشق و محبت است و بقای هرچیز به‌علت جاذبهٔ عشق است. یعنی در جهان چیزی از عاطفهٔ عشق عاری نیست. عشق چیره است، زیرا این اساس حرکت و جنبش و مایهٔ هستی و کشف و شهود است و جایی که عشق را ه می‌یابد، چنان رازها کشف می‌کند که عقول بشری از آن حقایق و رموز، ناقص و فاقد می‌باشد، در این باره گفته:

۱. جلال بلخی، مولانا جلال‌الدین محمد مولوی: مثنوی معنوی، به تصحیح رینولد آلین نیکلسون، به‌اهتمام دکتر

نصرالله پورجوادی، مؤسسهٔ انتشارات امیرکبیر، تهران، ج ۱ (دفتر اول و دفتر دوم)، بیت ۷۲۲، ص ۴۵.

۲. همان، ج ۱ (دفتر اول و دفتر دوم)، بیت ۱۴۰۷، ص ۸۷.

۳. همان، ج ۱ (دفتر اول و دفتر دوم)، بیت ۲۲، ص ۴.

ملت عشق از همه دین‌ها جداست عاشقان را مذهب و ملت خداست^۱

*

در میان پرده خون عشق را گلزارها عاشقان را با جمال عشق بی چون کارها

*

عقل گوید شش جهت حد است، بیرون راه نیست

عشق گوید راه هست و رفته‌ام من بارها...

کسانی که از طریق تجلیات حق به حقیقت راه می‌برند، به روشنی مشاهده می‌کنند که هر جلوه‌ای از جلوه‌های هستی رخساری از حقیقت است. اگر هستی دارای تجلیات گوناگون است باید بپذیریم که هریک از این تجلیات چهره‌ای از حقیقت به‌شمار می‌آید. عمق اندیشه‌های وی تقریباً از هر حکایت مثنوی و غزل دیوانش و از هر گفتار فیه مافیه، هویدا است. حق این است که دانش گسترده‌ای که نصیب وی شد، نصیب کمتر شاعر و دانشمندی گردید. از مشخصات مولانا این است که بر هر موضوع که تبصره می‌کند، یک به‌وضوح سخن می‌گوید که دیگر احتیاج به شرحش نباشد، این موضوع یکی از پسندیده‌ترین موضوعات وی بوده‌اند لذا در مثنوی معنوی هم آن را بارها بیان نموده و می‌گوید:

علت عاشق ز علت‌ها جداست عشق اُسطلاب اسرار خداست^۲

پس مثنوی معنوی که در حقیقت اقیانوس بی‌کران عشق و عرفان است مملو از این‌گونه گفتگوها می‌باشد. این درست است که مولانا به‌طور مستقیم از نصیحت کردن به مردم اجتناب می‌ورزد، ولی از آگاهی دادن و بیدار کردن از خواب غفلت لحظه‌ای درنگ نمی‌ورزد. امروز انسان اخلاق و شرافت خلوص و دوستی و مودت را فراموش کرده است و به‌جای خلوص و اخلاق، نفاق و نفرت در قلب انسان جا گرفته است. در مثنوی و دیوانش به‌ایبائی فراوان برمی‌خوریم که در آن‌ها از شورانگیزی معانی عشق به‌گونه‌ای بسیار شیرین‌تر و عمیق‌تر سخن رفته است تا بدان‌جا که هیچ شاعری را در

۱. جلال بلخی، مولانا جلال‌الدین محمد مولوی: مثنوی معنوی، به تصحیح رینولد آلین نیکلسون، به‌اهتمام دکتر

نصرالله پورجوادی، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، تهران، ج ۱ (دفتر اول و دفتر دوم)، بیت ۱۷۷۰، ص ۳۴۳.

۲. همان، ج ۱ (دفتر اول و دفتر دوم)، بیت ۱۱۰، ص ۹.

تاریخ شعر نمی‌توان یافت که با مولانا برابری کند. مولانا عشق را رمز زندگی می‌داند به عقیده‌اش عشق حجاب چهره هستی را می‌درد و زیر و بم قوای هستی و نیستی در عشق است.

بعد از مطالعه نشو و نمای فکری مولانا بدین نتیجه می‌رسیم که او بعد از تحصیلات علوم مختلفه در فکر و اندیشه خود یک‌گونه توازن و اعتدال پیدا کرده بود، از این‌رو از مؤلفاتش تأثیر و نفوذ، روشنی دلیل و برهان، سادگی سبک و تأثیر عاطفه قلبی بسیار عیان است. از این مشاهدات برمی‌آید که ارتقای ذهنی وی همواره روبه پیشرفت و بلندی نهاده است و فکرش و اندیشه‌هایش در هر زمان صوفیان و بزرگان را متأثر نموده است و قلب و روح انسان را منزّه و پاک کرده است. نمونه این گفتگوهای عاشقانه و بیان سوز و گداز و ابراز شوق درونی در اشعار مولانا فراوان دیده می‌شود. بدون تردید زیباترین گفتگوهای عشق را با الهام از آیات قرآن مجید و تأمل و مطالعه در این آیات به جامعه بشری عرضه داشته است.

می‌دانیم که در عصر حاضر وضع سیاسی جهان استحکام ندارد، هر جا ظلم و ستم، جنگ و جدال وجود دارد. انسان دشمن انسان و انسانیت شده است. ابیات مولانا بهترین نمونه اخلاق و بشردوستی است. اکثر اشعارش را می‌بینیم که در آن افکارش با اوضاع و محیط امروز هماهنگ گشته، سرچشمه تعلیمات صداقت، عدالت، خدمت به بشریت و اصول و ضوابط اخلاق است، اخلاقی که جزو لاینفک عشق و بشردوستی است.

پس به اختصاری توان گفت که در بیشتر شعرهای مولانا ما به این عظمت و والایی برمی‌خوریم. باید مولانا را مانند شعرا و عرفای بزرگ به عنوان رهبر جامعه و پیشنهادکننده رسیدن به هدفی بزرگ در اجتماع بشری شناخت. حقیقتاً او مقصدی عالی و روحی بلند داشته و روح و جان خویش را در شعر خود به ودیعت نهاده است. چنان‌که در هر مصراع از شعر وی قطره‌ای از خون او را می‌بینیم که می‌گوید:

مدرسه عشق و مدرّس ذوالجلال ما چو طالب علم و این تکرارهاست

*

هزار نکته نبشته‌ست عشق بر رویم ز حال دل چو شما عاشقید برخوانید!

پیکر تراشی‌اش عموماً متنوع می‌باشد، سبکش رعنا و زیباست، وقتی از عشق سخن می‌راند شیرین‌تر می‌شود. باز هم می‌گوید که:

هرچه گویم عشق را شرح و بیان چون به عشق آیم خَجَل باشم از آن
 گرچه تفسیر بیان روشن‌گر است لیک عشق بی‌زبان روشن‌تر است^۱
 از مطالعه شعرش برمی‌آید که راجع به عشق، او عقیده دارد که عشق کتابی نیست،
 این از نیت پاکیزگی اخلاص و از نابود ساختن هستی خود می‌زاید. لذا می‌گوید:
 عشق اندر فضل و علم و دفتر و اوراق نیست
 هرچه گفت و گوی خلق آن ره، ره عشاق نیست
 فقط از طریق عشق می‌توان اطمینان یافت و راه مودت و بشردوستی را توان پیمود،
 تکیه بر شعر مولانا می‌زنم که:
 بس کن آخر چه بر این گفت زبان چفسندی
 عشق را چند بیان‌هاست که فوق سخن است

منابع

۱. اقبال لاهوری، محمد اقبال: اسرار خودی، ترتیب شایسته خان، مکتبه جامعه لمیتد، دهلی‌نو، بار اول ۱۹۹۳ م.
۲. جلال بلخی، مولانا جلال‌الدین محمد مولوی: مثنوی معنوی، به تصحیح رینولد آلین نیکلسون، به اهتمام دکتر نصرالله پورجوادی، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، تهران، ج ۱ (دفتر اول و دفتر دوم)، چاپ اول ۱۳۶۳ ه.ش.
۳. همان، ج ۲ (دفتر سوم و دفتر چهارم)، چاپ اول ۱۳۶۳ ه.ش.
۴. همان، ج ۳ (دفتر پنجم و ششم)، چاپ اول ۱۳۶۳ ه.ش.
۵. همان، ج ۴ (کشف‌الایات و فهرست‌ها)، چاپ اول ۱۳۶۳ ه.ش.

۱. جلال بلخی، مولانا جلال‌الدین محمد مولوی: مثنوی معنوی، به تصحیح رینولد آلین نیکلسون، به اهتمام دکتر نصرالله پورجوادی، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، تهران، ج ۱ (دفتر اول و دفتر دوم)، ابیات ۳-۱۱۲، ص ۹.